

ژئوپلیتیک دیاسپورا در میانه‌ی خیزش «زن، زندگی، آزادی»

مریم لشکری



موضوع کنشگری سیاسی دیاسپورا، با اتکای گسترده به شبکه‌ها و منابع فراملی، موضوعی ژئوپلیتیکی به شمار می‌رود از آن‌رو که جغرافیا و هویت ملی از طریق آنچه (Bernal, 2014) به‌عنوان نقل‌وانتقال سیاسی *political remittances* از آن یاد می‌کند، دستخوش تغییر و بازتعریف می‌شود (Harris, 2020). خیزش انقلابی زن، زندگی، آزادی، فضاهای شهری خارج از کشور را به عرصه‌ای برای مشارکت و منازعه میان بازیگران بی‌شمار از افراد تا گروه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی با دسترسی نابرابر به منابع اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی بدل کرد. در حالی که بسیج گروه‌های دیاسپورا، در زمان‌های متعدد به خصوص در ماه‌های اولیه‌ی پس از قتل حکومتی ژینا، به شکل‌گیری همبستگی میان ایرانیان داخل و خارج در واکنش به جنایاتی از این دست منجر شد، مناسبات نابرابر قدرت‌های سیاسی و ژئوپلیتیک، نقش سازنده‌ی ایرانیان دیاسپورا را در معرض تهدید قرار داده است. این متن به بررسی شکل‌گیری دو نگاه متفاوت از همبستگی دیاسپورا می‌پردازد: همبستگی ناسیونالیستی و همبستگی عرضی.

تحركات سیاسی جامعه‌ی دیاسپورا، در بطن خیزش انقلابی زن، زندگی، آزادی نمایانگر دو نگاه غالباً متعارض از همبستگی است: یک نگاه روشی است که محققان فمینیستی از آن به‌عنوان سیاست عرضی یاد می‌کنند، که با گذار از مرزهای هویت ملی و نژادی و تعامل نزدیک با جنبش‌ها و کنشگری‌هایی مکان‌مند صورت‌بندی می‌شود. و دیگری، که فضای غالب دیاسپورا را تاکنون دربر گرفته حول ایجاد تصویری واحد از هویت ملی و سرزمین پدری محوریت یافته است. در حالی که میان این دو تعریف از همبستگی، در تقابل‌شان با ستم و خشونت دولتی در ایران، هم‌پوشانی‌ها و اشتراکاتی هست، در فهم روابط قدرت و ستم در مقیاس‌های مختلف و نحوه‌ی مبارزه با آن تفاوت‌های غیر قابل چشم‌پوشی وجود دارد.

برخلاف ویژگی‌های رهایی‌بخش (سلبی) و آزادی‌بخش (ایجابی) سیاست عرضی، سیاست‌های ملی‌گرایانه، خواه اسلام‌گرایانه و خواه ضد اسلامی، بر پایه‌ی تصویر موهومی تاریخی و جغرافیایی، از عظمت ایران و هویت ایرانی بنا شده است. این فهم مردسالارانه از واژه‌ی وطن، در استفاده از شعار «مرد، میهن، آبادی» در گفتمان غالب بخشی از حاکمیت در داخل و بخشی از اپوزیسیون در خارج قابل‌رصد است. در جریان تحركات

اپوزیسیون، شعار مرد، میهن، آبادی به‌منابه ابزاری سرکوبگر و زن‌ستیز برای گذار از شرایط «استثنایی» انقلاب، ولی در جهت تقویت وحدت ناسیونالیستی کارکرد پیدا کرد. گفتمانی که شکست آن را با رجوع به حافظه‌ی تاریخی از انقلاب ۵۷ می‌توان یادآوری کرد. ایجاد فضای انحصارطلبانه‌ی ناسیونالیستی در میان اپوزیسیون خارج از کشور، که ناتوان از درک تقاطع‌گرا به ستم و تبعیض است، به‌ناچار به بازتولید گفتمان زن‌ستیز، کویبرستیز، نژادپرستانه و طبقاتی در فردای براندازی منجر می‌شود.

به‌علاوه، برخلاف همبستگی ناسیونالیستی، همبستگی عرضی صرفاً دفاعی-سلبی نیست (Featherstone et al 2012)، بلکه «دارای گستره‌ی جغرافیای متنوع و فراگیر و مولد روابط نوین میان گروه‌های اجتماعی و مکان‌هاست» (Santamarina, 2021 p. 900). همبستگی‌های عرضی، که نمود آن در مشارکت فعال کنشگران غیر بومی در جنبش‌های «جان‌سیاهان مهم است»، مبارزه‌ی ضد استعماری بومیان، جنبش‌های کارگری و محیط زیستی، در خیزش زن، زندگی، آزادی می‌توان نام برد، در تقابل با گفتمان ناسیونالیستی و انحصارگرا که در فضای رسانه‌های فارسی زبان اپوزیسیون تولید و ترویج می‌شوند، قرار دارند. در نگاه دوم، واژه‌ی آزادی به‌رهایی از ستم دولتی و ارتجاع بنیادگرایانه خلاصه می‌شود، در حالی که اشکال متنوع ستم از جمله استثمار طبقاتی، دگرجنس‌گرا محوری، و زن‌ستیزی، که در مقیاس‌های کوچک‌تر و بزرگ‌تر از دولت-ملت تولید می‌شوند، کم‌اهمیت و یا دست‌دوم شمرده می‌شوند. هرچند در مواردی، برای نمایش دربرگیرندگی سیاست و کنشگری، گفتمان ناسیونالیستی از سیاست‌های هویتی (identity politics) به‌عنوان ابزار تبلیغاتی استفاده می‌کند. در این روش تقلیل‌گرا به مسئله‌ی ستم تقاطعی، الزام به قرارگیری فهرستی از هویت‌های مختلف (یک زن، یک فرد از جامعه‌ی کویبر، یک فرد از جامعه‌ی کرد، و غیره) در گروه‌های ائتلافی جایگزین فرایند پیچیده و زمان‌بر سازماندهی برای رسیدن به عمل مشترک در مقابله با ریشه‌های ستم و تبعیض و تعریف استراتژی مبارزه‌ی کارآمد می‌شود.

جنبه‌ی دیگر همبستگی عرضی که آن را نسبت به همبستگی ناسیونالیستی در ارجحیت قرار می‌دهد آن است که ارتباط مداوم و بلندمدت میان کنشگرانی که از وضعیت و روابط نابرابر موجود نگاهی مشترک و همگرا دارند، شبکه‌ها را در مقابل

پروژه‌های منفعت‌طلبانه‌ی دولت‌ها و گروه‌هایی که اهداف‌شان در تعارض با ارزش‌های جمعی تعریف شده‌ی گروه‌های کنشگری است، ایمن می‌سازد. چنین مزیتی در سیاست هویتی که بر پایه‌ی نمایندگی افراد و غالباً تنها در واکنش به شدت گرفتن خشونت عریان دولتی، قوام می‌یابد، دیده نمی‌شود. آینده‌ی جنبش در چنین وضعیتی بر مبنای خیرخواهی یا منفعت شخصی افراد و گروه‌ها، به جای پی‌گیری ارزش و اهداف گروه‌های سیاسی و اجتماعی تجسم می‌یابد. تهدیدی که در فضای رقابتی بودجه‌محور و سلبریتی‌محور خارج از کشور به‌وضوح دیده می‌شود.

عدم برخورداری کنشگران مستقل خارج از کشور، که اغلب آنان از مهاجران و پناهندگان سیاسی و دانشجویان هستند، از منابع قدرت منشاء مهمی برای به حاشیه رانده شدن و یا نامرئی شدن این گروه‌ها در نسبت با گروه‌های اپوزیسیون با دسترسی وسیع به منابع مالی، سازمانی و رسانه‌ای است. پرسش مهمی که مطرح می‌شود آن است که چطور شبکه‌ی حمایتی که به نیازها و توانایی‌های متفاوت کنشگران مستقل حساس است، می‌تواند از تأثیر مخرب مناسبات قدرت در میان گروه‌های اپوزیسیون خارج از کشور جلوگیری کند، به‌خصوص در شرایطی که خفقان سیاسی و سرکوب دولتی گریبانگیر کنشگران داخل کشور است. این پرسش از مباحث مهم کنشگران و محققان فمینیست است.

با پررنگ کردن این مسئله که «همه‌ی افراد در شرایط خاصی از زندگی سیاسی و اجتماعی نیاز به مراقبت از جانب دیگران دارند»، محققان فمینیست مطرح می‌کنند، اخلاق مراقبتی «ethics of care» باید به‌عنوان عنصر ضروری از همبستگی سیاسی در نظر گرفته شود (Yuval-Davis, 2016 p.8). با وجود این، تشکیل شبکه‌های مستقل مراقبتی و همبستگی، در فضای سرمایه‌داری و رقابت اقتصادی، به‌تنهایی تضمینی برای استمرار کنشگری آزادی‌خواهانه و ضد تبعیض نمی‌تواند باشد. چه بسا، گفتمان مراقبت، که عرفاً مسئولیتی زنانه تصور می‌شود، به ابزاری برای تسریع کارکرد بدون خدشه‌ی اقتصاد سرمایه‌داری جهانی که وابسته به بازتولید در سطح محلی است، بدل شود. به همین علت است که Nussbaum (۲۰۰۱) پیشنهاد می‌کند رویکردی به اخلاق مراقبتی اتخاذ شود که که همزمان بر مراقبت بینافردی و بازطراحی سازمانی

تأکید دارد. با وجود این که چالش‌های مالی و رقابت‌های بودجه‌ای، همواره موضوع مهمی در مبحث کنشگری به‌خصوص در فضای سیاسی ایران بوده، اهمیت ساختن شبکه‌های پایدار که به نیازها و توانایی‌های کنشگران پاسخ‌گو است، در بستر خیزش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، وضوح بیشتری می‌یابد.

این را که چه چیزی منجر به قدرت‌گیری و بازنمایی بیشتر گفتمان غالب ناسیونالیستی در جغرافیای متکثر دیاسپورا می‌شود، می‌توان به عوامل متعددی نسبت داد. علاوه بر نابرابری در دسترسی به سرمایه‌ی سیاسی و اقتصادی که به آن اشاره شد، ترکیب جمعیت مهاجران ایرانی در شهرهای خارج از کشور، نقش ویژه‌ای در جهت دهی سیاست‌ورزی دیاسپورا ایفا می‌کند. به‌عنوان مثال، غالب مهاجران ایرانی تورنتو مهاجران اقتصادی هستند (Statistics Canada, 2021)، افرادی که از طریق برنامه‌های سرمایه‌گذاری و استخدام به کانادا مهاجرت کرده‌اند، که می‌تواند تأثیر تعیین‌کننده‌ای در (عدم) کنش سیاسی دیاسپورا داشته باشد. به‌علاوه، فاصله‌ی جغرافیای در طولانی‌مدت به عاملی برای فزونی گوناگونی حافظه و تصور جمعی از فضای سیاسی و اجتماعی داخل ایران بدل شود. می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که به‌طور مثال ایرانیان مقیم کشورهای اروپا به واسطه‌ی نزدیکی مسافت به ایران و به تبع آن امکان رفت‌وآمد بیشتر، فهم متفاوتی (که ممکن است به واقعیت نزدیک‌تر باشد ولی نه لزوماً) از ایرانیان مقیم استرالیا و یا آمریکای شمالی دارند. با وجود این، امکانات فضای مجازی، در مواقعی که دسترسی به اینترنت برای کاربران در ایران امکان‌پذیر است، احتمال این فرضیه را کمرنگ می‌کند. از طرف دیگر کنشگری دیاسپورا در مقیاس شهری هم ناهمگون و متأثر از ویژگی‌های فضایی و سیاسی محلات است. مشاهدات میدانی شهر تورنتو، به‌طور مثال، بیانگر این مسئله است که محلاتی که تراکم جمعیت ایرانیان در آن بالاست، فضایی متفاوت برای کنشگری در بستر انقلاب فراهم کردند. درنهایت با محله‌های مرکز شهر که تنوع ملیتی بیشتری دارند. در حالی که راهپیمایی‌ها در محلات ایرانی با هدف تأثیر بر افکار عمومی، رسانه‌های فارسی و غیرفارسی، و سیاست‌های دولتی کانادا از طریق گردهمایی‌های با تعداد افراد زیاد است، تجمعات در محله‌های چندفرهنگی با تأکید بیشتر بر ارتباط‌گیری با جامعه‌ی مدنی شکل می‌گرفت،

هرچند که در همه‌ی این تجمعات رسانه و بازنمایی عناصر مهمی از کنشگری دیاسپورا به حساب می‌آیند.

نقش شهرها و محلات شهری، در خارج و مهم‌تر از آن در داخل کشور در پیشبرد یا عدم پیشبرد اهداف انقلاب کلیدی و غیر قابل‌انکار است. چراکه می‌تواند به مانع یا بستری برای شکل‌دهی به همبستگی‌های مکان‌محور و محله‌محور بدل شوند. در این راستا مطالعات ژئوپلیتیک شهری، که به رابطه‌ی ویژگی‌های فضایی شهر و مناسبات قدرت حاکم بر شهر در نسبت با روابط ژئوپلیتیک در مقیاس ملی و بین‌المللی می‌پردازد، امکان بحث و و مطالعه‌ی بیشتر را فراهم می‌کند. خیزش انقلابی ژینا، نقش نمادین و کارکردی شهرها در جهت‌دهی و تقابل با نیروهای ژئوپلیتیک، که امکان صورت‌بندی انواع مختلفی از همبستگی محلی، ملی و فراملی را ایجاد کردند، به‌وضوح نشان داد. دیدگاه‌های انتقادی به ژئوپلیتیک و مطالعات شهری، این امکان را فراهم می‌کند که بر نقش گروه‌های همبستگی در سطح محله و شهر، که غالباً نادیده گرفته می‌شود، در پیشبرد اهداف انقلابی تأکید شود. با بازنگری نحوه‌ی استفاده از فضای شهری توسط افراد و نیروهای سیاسی، شهرها به‌عنوان گره‌گاهی میان کنشگری فراملیتی و روابط ژئوپلیتیک مطرح می‌شوند. به این ترتیب، به جای تقلیل شهر به عرصه‌ای که در آن ژئوپلیتیک در مقیاس کوچک به اجرا درمی‌آید، شهرها خود به سوژه‌ای برای ایجاد و بیان کنشگری جمعی و همبستگی عرضی بدل می‌شوند.